

یار همسفر

نه سی نه چل، میانه این دو، به سال و ماه
بگذاشتیم روز و شبان در کنار هم
از چل دو کم شمار که بودیم همسفر
در رهگذار عمر به هر لحظه یار هم
روزی اگر غمی به دلی بود به جان لب
بودیم همزبان هم و رازدار هم
خواندیم قصه ها و شنیدیم قصه ها
در روزهای روشن و در شام تار هم
گردست روزگار ز هم دورمان نمود
گشتیم همچو جام و سیبوی قرار هم
گر ابر تیره ای به لب باممان نشست
بودیم در ستیز و غضب پرده دار هم
یک شب که سنگ تفرقه در راه عشق ماند
بگذشت شاممان همه اختر شمار هم
در طول عمر گر سفری پیش پا افتاد
طی شد سفر بخوبی و در انتظار هم
در راه عشق بیم خطر بی شمار بود
کردیم جان و مال در این ره نثار هم
در روزهای سختی و در روزهای خوش
بودیم هم خزان هم و هم بهار هم
روزی که شمع عمر یکیمان شود خموش
بی شبهه هست سینه ما داغدار هم
بگذار این دو روزه که ماندست زین سفر
ایام عمرمان گذرد در جوار هم